

تحلیل تفسیرگونه قاعده «تعليق الحکم علی الوصف مُشعر بالعلیّه» از منظر آیت الله جوادی آملی (مفهوم‌شناسی، گونه‌شناسی و کارکردها)*

مجید زارعی^۱
حامد دژآباد^۲

چکیده

یکی از موضوعات مهم و پرکاربرد علم اصول که در تفسیر و علوم قرآنی کاربرد به‌سزایی دارد، مباحث الفاظ است. به‌رغم اهمیت بسیار زیاد این مباحث، موضوعات زیرمجموعه این عنوان کمتر مورد توجه مفسران بوده است. قاعده زبانی «تعليق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیّه» از جمله این موضوعات است که اصولیان ذیل مبحث مفهوم وصف، از آن یاد کرده و مورد اتفاق موافقان و مخالفان مفهوم وصف است. بر طبق این قاعده، وصف به‌کار گرفته شده در جمله، به‌علیت حکم جمله اِشعار دارد. راهیابی این قاعده به تفسیر قرآن و استمداد از آن در جهت تبیین گویاتر کلام الهی، گرچه در آثار مفسران سلف از فریقین، به‌ندرت به‌چشم می‌خورد، اما کاربرد گسترده آن، ابتدا توسط علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» مورد توجه واقع شده تا اینکه آیت‌الله جوادی آملی، به آن توسعه بخشیده و آن را تثبیت نموده است. این مفسر با اشراف علمی خود بر مباحث عقلی به‌ویژه علم اصول، توانسته است تا علم تفسیر را نسبت به گذشته منسجم‌تر و ضابطه‌مندتر نماید که این امر در به‌کارگیری این قاعده، کاملاً مشهود است. این پژوهش با استفاده از روش تطبیقی-تحلیلی و با تأکید بر آرای تفسیری ایشان نگاشته شده و رسالت تبیین گونه‌های متعدّد و برشماری کارکردهای تفسیری این قاعده را برعهده دارد. نتایج تحقیق حاکی از آن است که با ایجاد الفت میان دو علم اصول فقه و تفسیر و استفاده از ظرفیت‌های مغفول این قاعده زبانی در حوزه تفسیر قرآن، می‌توان تفسیر گویاتری ارائه نمود و به حل پاره‌ای از چالش‌های این حوزه کمک شایانی کرد. واژگان کلیدی: قاعده «تعليق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیّه»، مفهوم‌شناسی، گونه‌شناسی، کارکردهای تفسیری، آیت‌الله جوادی آملی.

* تاریخ ارسال: ۹۸/۰۴/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۰۸ (مقاله پژوهشی)

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه تهران - پردیس فارابی / majid.zarei@ut.ac.ir

۲. دانشیار دانشگاه تهران - پردیس فارابی قم (نویسنده مسئول) / h.dejabad@ut.ac.ir

۱ - مقدمه

یکی از مباحث مهم علم اصول که در علوم قرآنی و تفسیر آن سهم به سزایی دارند، مباحث الفاظ می- باشد. موضوعاتی همانند «عام و خاص»، «مطلق و مقید» و «مجمل و مبین» سرفصل‌هایی هستند که هیچ پژوهشگر قرآنی خود را از مطالعه و تتبع در آنها بی‌نیاز نمی‌بیند. اما در این میان، موضوعاتی ذیل مباحث الفاظ وجود دارد که با وجود اهمیت بسیار زیاد آن، متأسفانه کمتر مورد توجه مفسران واقع شده است. یکی از این عناوین، مبحث «مفاهیم» است. به طور خلاصه می‌توان «مفهوم» را اینگونه معنا نمود: مفهوم، معنایی از کلام است که هیچ‌گونه لفظی در جمله مستقیماً بر آن دلالت نمی‌کند، بلکه کلام به دلالت التزامی بر آن دلالت دارد. اصولیان تعاریف مفصلی برای این دو واژه (مفهوم و منطوق) ذکر کرده‌اند که در این مجال نمی‌گنجد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: میرزای قمی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۸ / حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۴۵ / نانینی، ۱۳۷۶، ج ۲، صص ۴۷۷-۴۷۸ / مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۵۵). به طور کلی مفاهیم را به دو دسته «مفهوم موافق» و «مفهوم مخالف» تقسیم‌بندی می‌کنند و مفهوم مخالف خود به چندین بخش منقسم می‌شود: مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم عدد و مفهوم لقب (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، صص ۱۵۷-۱۵۸ / سبحانی، ۱۳۹۲، ج ۱، صص ۲۵۲-۲۵۶ / مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، صص ۱۳-۱۶۹ / حسینی میلانی، ۱۴۲۸، ج ۴، صص ۱۷۳-۲۳۴). در این میان، جایگاه قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» در ذیل مفهوم وصف مندرج است.

در این پژوهش برآنیم تا با عرضه این قاعده بر تفسیر قرآن، میزان کارایی آن را در تبیین آیات الهی از منظر آیت الله عبد الله جوادی آملی مورد سنجش قرار دهیم. توجه به کمبود قواعد تفسیری در جهت ارائه تفاسیر گویا و خالی از ابهام که به خوبی توان مقابله با چالش‌های تفسیری را داشته باشند، اهمیت این پژوهش را بر همگان آشکار خواهد نمود. یادکرد از این قاعده در میان آثار اصولیان متقدم (سیدمرتضی، شیخ مفید و فخر رازی) و اصولیان متأخر (شیخ مرتضی انصاری، آیت الله خوبی، آیت الله سبحانی و آیت الله وحید بهبهانی) دیده می‌شود. اما پیوند این قاعده با تفسیر قرآن از جمله موضوعات بدیع در حوزه مطالعات میان رشته‌ای محسوب می‌شود که در آثار مفسران متقدم به ندرت به چشم می‌خورد و در تألیفات مفسران متأخر نیز به غیر از یکی دو تفسیر، توجه قابل ملاحظه‌ای به آن نشده است. از میان گروه اخیر، مؤلف تفسیر «المیزان» و صاحب تفسیر «تسنیم»، ضمن اشراف خود بر علم اصول، در به کارگیری این قاعده در تفاسیر خود غفلت نکرده‌اند؛ به گونه‌ای که جای‌جای تفسیر تسنیم، مشحون از به کارگیری این قاعده بالصراحه یا بالتضمن می‌باشد.

در مورد پیشینه این بحث در پژوهش‌های معاصر نیز می‌توان اظهار داشت که در سال‌های اخیر تنها دو مقاله به زبان فارسی و با تأکید بر آرای علامه طباطبایی در المیزان نگاشته شده است (ستوده نیا و رجائی، ۱۳۹۳، صص ۱۰۵-۱۲۲ / رجائی، ستوده نیا، صمدانیان و همکاران، ۱۳۹۶، صص ۱۴۰-۱۱۵). در مقاله اول با عنوان «کارایی قاعده "تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه" در تفسیر قرآن کریم»، نویسندگان به مفهوم‌شناسی این اصطلاح و میزان حجیت آن نزد اصولیان و فقها پرداخته و نظرات مفسران در به کارگیری این قاعده را با ذکر پنج آیه تعقیب کرده‌اند. در مقاله دوم که به دنباله مقاله اول است، با عنوان «گونه‌شناسی "تعلیق حکم بر وصف" در تفسیر المیزان»، نویسندگان پس از مفهوم‌شناسی و تبیین مبانی اصولی این قاعده،

به بررسی موضوعاتی چون: «اعم بودن تعلیق حکم بر وصف در جملات خبری و انشائی»، «وصف متعمد و غیر متعمد» و «تعليق حکم بر چند صفت متوالی»، پرداخته و در ادامه پس از برشماری اقسام وصف‌هایی که حکم بر آنها معلق شده، اقسام تعابیر گوناگونی که از این قاعده در تفسیر میزان یاد شده را نام برده‌اند. اما وجه فارق و نوآورانه پژوهش پیش‌رو با این مقاله‌ها آن است که اولاً، در این اثر با حذف پاره‌ای از مقدمات غیر ضرور مفهوم‌شناسی، سعی شده تا پیشینه یادکرد از این قاعده در تفاسیر مختلف فریقین، احصاء شده و دامنه پژوهش به یک اثر تفسیری تحدید نشود؛ ثانیاً، در این پژوهش تنها به گونه‌شناسی اقسام وصف‌ها اکتفا نشده و کارکرد این قاعده در تسهیل فهم آیات اعتقادی، اخلاقی و فقهی از سویی و تبیین چالش‌های تفسیری از سوی دیگر پیگیری شده است. علاوه بر این، ما برآنیم که گرچه از باب «الفضل لمن سبق»، علامه طباطبایی (ره) راهیابی این قاعده به حوزه تفسیر قرآن را هموار نموده‌اند، اما مقایسه‌ای که در این موضوع، بین دو اثر تفسیری این استاد و شاگرد (جوادی آملی) انجام شده و در ادامه خواهیم دید، این نکته را روشن خواهد ساخت که بدون بررسی این موضوع در بیان و بنان آیت الله جوادی آملی، بحث ما در این باب، ناتمام خواهد ماند. لازم به ذکر است که علاوه بر این دو مقاله، نگارنده در پایان‌نامه خود نیز به طریق تفصیل به بررسی این قاعده پرداخته است که علاقه‌مندان را برای مطالعه بیشتر به آن اثر ارجاع می‌دهم (زارعی، ۱۳۹۶، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، پردیس فارابی). خلاصه اینکه، تا کنون کتاب یا مقاله‌ای که با توسیع دامنه بررسی خود به تمامی تفاسیر، کارکردهای این قاعده در تفسیر قرآن را با تأکید بر اندیشه‌های صاحب نویسنده «تفسیر تسنیم» به دقت مورد واکاوی قرار داده باشد، به رشته تحریر درنیامده است.

در راستای پیشبرد بحث خود، پرسش‌هایی را مطرح نموده و درصدد پاسخ به آنها خواهیم بود: جایگاه و حجیت قاعده «تعليق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیة» در علم اصول چیست؟ سهم هریک از مفسران فریقین به طور عموم و حضرت آیت الله جوادی آملی به طور خصوص در به کارگیری این قاعده اصولی در تفسیر قرآن چقدر است؟ چگونه می‌توان یادکردهای تفسیری از این قاعده در نظرگاه آیت الله جوادی آملی را بر اساس یک طبقه‌بندی اجتهادی، گونه‌شناسی نمود؟ کارکردهای این قاعده زبانی در تفسیر گزاره‌های قرآنی و چالش‌های آن کدام است؟ پژوه حاضر درصدد پاسخ به این پرسش‌ها با روش تطبیقی-تحلیلی خواهد بود.

۲- مفهوم‌شناسی قاعده «تعليق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیة»

در باب مفهوم قاعده تعلیق می‌توان به اجمال بیان داشت که هرگاه در جملات خبریه، قیدی در کلام آورده شود به گونه‌ای که حکم (اسناد یا رابطه) جمله بر آن قید (وصف اصولی) منوط شود، این قید علامتی بر علیت این اسناد خواهد بود. به عنوان مثال، زمانی که گفته می‌شود: «الکریم لا یُرَدُّ سائلُهُ»، رد نکردن (حکم جمله) بر قید «کریم» در موضوع حکم، مُعَلَّق شده است که حاکی از آن خواهد بود که علت این اسناد همان کریم بودن شخص مسئول است. به همین منوال، در جملات انشائیه نیز می‌توان ابراز داشت که اگر قیدی عارض بر کلام شود که حکم شرعی را مُقَيِّد می‌کند، این قید می‌تواند بیانگر علت صدور آن حکم تلقی شود. به عنوان مثال، زمانی که گفته می‌شود: «اکرم زیدا العالم»، این جمله مُشعر (اشاره‌کننده، خبردهنده) به این است که اکرام زید به دلیل عالم بودن او می‌باشد؛ گویا فرموده باشد: «اکرم زیدا لأجل علمه». از این رو، این وصف «العالم» است که در علت حکم (اکرم زیدا) شأنیت و مدخلیت ایجاد کرده

است. البته، ذکر این نکته ضروری است که هرچند بین دو جمله «اکرم زیدا العالم» و «اکرم زیدا لأجل علمه» اختلاف در صراحت علت حکم موجود است، اما این اختلاف زمانی محقق است که کلام خالی از قرینه باشد. در صورتی که بتوان شواهد و قرائنی بر مدعای خویش اقامه نمود، این اشعار به حد ظهور خواهد رسید و اختلاف مرتفع خواهد شد (انصاری تبار، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۲۴).

منظور از وصف در نگاه علمای اصولی، هر چیزی است که بتواند به عنوان قید برای موضوع حکم قرار گیرد. به عبارت دیگر، وصف اصولی اعم از وصف نحوی است، زیرا وصف نحوی شامل حال و تمیز نمی‌گردد، ولی وصف اصولی، حال، تمیز، ظرف و جار و مجرور را نیز در بر می‌گیرد (انصاری تبار، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۲۰/ قلی‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۲۰۸/ سبحانی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۸۴). بین وصف اصولی و وصف نحوی رابطه منطقی «عموم و خصوص من وجه» برقرار است؛ هرچند که کمتر وصف نحوی را می‌توان پیدا نمود که وصف اصولی واقع نشود (انصاری تبار، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۲۰).

همانگونه که پیش از این در مقدمه دیده شد، اصولیان در قبال وجود یا عدم وجود مفهوم برای وصف به دو دسته منقسم شده‌اند که گروه مشهور مفهوم وصف را نمی‌پذیرند. در مقابل گروهی که با مفهوم داشتن وصف مخالفند، دسته‌ای دیگر، دلایلی بر ادعای خود مبنی بر مفهوم داشتن وصف اقامه کرده‌اند. یکی از این دلایل، استدلال به قاعده «تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلية» می‌باشد. بر مبنای این قاعده علت برقراری حکم، همان وصف به کار رفته در جمله می‌باشد و طبق قانون علیت با انتفای این وصف، علت کلام رخت بر بسته و بنابراین، با نبود علت، معلول جمله یعنی حکم نیز منتفی می‌شود و از اینجا نتیجه گرفته خواهد شد که وصف، مفهوم دارد (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۷۲/ میرزای قمی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۸۱). در پاسخ به این استدلال گفته شده است که اولاً، اشعار به حد ظهور نمی‌رسد و از این رو، حجت نیست و ثانیاً، وقتی می‌توان از این قاعده در جهت مفهوم داشتن وصف بهره جست که علت حکم را منحصر در وصف به کار رفته بدانیم. این در حالی است که چه بسا علل دیگری را نیز بتوان جانشین علت فعلی نمود (سبزواری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۸). برای نمونه، زمانی که گفته می‌شود: «اکرم زیداً العالم»، چه بسا متکلم یکی از صفات برجسته «زید» را که عالم بودن اوست، سبب تکریم ایشان دانسته، اما این بدان معنا نخواهد بود که اگر این صفت از او گرفته شود، دیگر تکریم و احترام او لازم نیست. ممکن است صفات دیگری از قبیل شجاعت، سخاوت، صداقت در او وجود داشته باشد که هر یک سببی جهت تکریم او خواهد بود. به عبارت دیگر، یکی از شرایط کاربرد این قاعده، عدم وجود قرینه صارفه دال بر عدم ارتباط میان وصف با حکم جمله است؛ نظیر اینکه در همین مثال گفته شود: «اکرم زیداً العالم لانه شجاع» که در اینجا دیگر به طور دلالت مطابقی و نه اشاری، علت حکم (شجاعت جهت تکریم) بیان شده است و دیگر صحبت از این قاعده، سالبه به انتفای موضوع خواهد بود.

باید توجه نمود، گرچه اصولیانی که با مفهوم داشتن وصف مخالفند، به حق، به استدلال گروه موافق در جهت مفهوم داشتن وصف خدشه وارد کرده‌اند، اما آنان نیز اصل دلالت اشعاری این قاعده را پذیرفته و تنها با استفاده از این قاعده در جهت استدلال به مفهوم وصف مخالفت ورزیده‌اند. بنابراین، استفاده از این قاعده نه تنها هیچ منع عقلی نداشته، بلکه خود برطبق عرف عقلا جاری شده و تمامی اصولیان نیز دلالت آن را

فی نفسه، بین و مسلم دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۰، ص ۱۹۱ و بی تا، ج ۲، ص ۵۴۱/ وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۳۴۴/ صدر، ۱۴۲۰، ص ۳۰۹).

۳- پیشینه کار بست تفسیری قاعده تعلیق

مفسران فریقین در مواردی با صراحت و در موارد دیگری، بالاشاره از این قاعده در آثار خود یاد کرده و از آن سود جست‌ه‌اند. در این پژوهش، تلاش شده است تا با توسعه دامنه جستجو به تمامی کتب تفسیری (اعم از مشهور و غیر مشهور)، میزان استفاده از قاعده تعلیق در آثار تفسیری مورد ارزیابی قرار گیرد. از این رو، در این جهت از نرم افزار «جامع تفاسیر نور (نسخه ۲/۵)» استفاده شده است. جهت ارائه نتایج ملموس و مقایسه کمی تفاسیر از این حیث، فرآیند پژوهش حاضر را با ذکر تفصیلی این موارد در دو دسته پی می‌گیریم:

۳-۱- مفسران عامه

در این گروه، مفسران از اهل سنت به ترتیب تعداد یادکرد از این قاعده بدین شرح می‌باشند: قونوی ۱۲ مرتبه، فخر رازی ۸ مرتبه، آلوسی، نیشابوری و خفاجی هر یک ۶ مرتبه، صاوی ۴ مرتبه، ابن عاشور ۳ مرتبه، ابوحیان و حقی بروسوی هر کدام ۲ مرتبه و طنطاوی، زحیلی، سائیس و ارمی علوی هر کدام ۱ مرتبه در آثار تفسیری خویش از این قاعده استفاده کرده‌اند.

۳-۲- مفسران امامیه

در این دسته نیز می‌توان از این افراد به ترتیب کثرت استفاده نام برد: جوادی آملی ۷۰ مرتبه، علامه طباطبایی ۲۵ مرتبه، موسوی سبزواری ۶ مرتبه، حائری تهرانی، فاضل مقداد، صدرالدین شیرازی و مکارم شیرازی در «نفحات القرآن» هر کدام ۳ مرتبه، استرآبادی، یزدی و شریف کاشانی هر یک ۲ مرتبه و کرمی حویزی، قرشی، عاملی، گنابادی، سبزواری، شبر، سبحانی تبریزی، شیخ بهایی و مکارم شیرازی در «آیات الولاية فی القرآن» هر کدام یک بار از این قاعده نام برده‌اند.

ردیف	سوره و آیه	ردیف	سوره و آیه	ردیف	سوره و آیه
۱	حمد: ۱/۷، ۲	۱۲	ابراهیم: ۱۴/۴۵	۲۳	احزاب: ۳۳/۵۷
۲	بقره: ۲/۲۶۴، ۱۲۵، ۱۱۸، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۵۴، ۵۹	۱۳	اسراء: ۱۷/۸۲، ۲۴	۲۴	سبأ: ۳۴/۴۵
۳	آل عمران: ۳/۱۱۷، ۸۶، ۶۸، ۴، ۷، ۱۴، ۲۸، ۳۲	۱۴	مریم: ۱۹/۴۳	۲۵	فاطر: ۳۵/۱۸
۴	نساء: ۴/۱۴۰، ۹۳، ۲۷، ۸، ۵	۱۵	انبیاء: ۲۱/۳	۲۶	یس: ۳۶/۴۷، ۳۰
۵	مائده: ۵/۱۱۶، ۵۷، ۲۳	۱۶	نور: ۲۴/۳۳	۲۷	زمر: ۳۹/۴۵، ۱
۶	انعام: ۶/۵۶، ۵۱، ۳۳، ۲۵، ۱۴	۱۷	فرقان: ۲۵/۶، ۲۷	۲۸	فصلت: ۴۱/۹
۷	اعراف: ۷/۱۹۶، ۱۴۶، ۲۷	۱۸	شعراء: ۲۶/۲۰۰، ۱۸۴، ۱۰	۲۹	دخان: ۴۴/۱۸
۸	توبه: ۹/۷۳، ۲۹	۱۹	نمل: ۲۷/۵۹	۳۰	جاثیه: ۴۵/۱۹
ردیف	سوره و آیه	ردیف	سوره و آیه	ردیف	سوره و آیه
۹	یونس: ۱۰/۱۰۴	۲۰	قصص: ۲۸/۷۷، ۵۰	۳۱	محمد: ۴۷/۲۰
۱۰	هود: ۱۱/۵۱	۲۱	عنکبوت: ۲۹/۵۲، ۴۷	۳۲	مجادله: ۵۸/۲۲
۱۱	یوسف: ۱۲/۳۹	۲۲	روم: ۳۰/۴	۳۳	ممتحنه: ۶۰/۱
				۳۴	علق: ۹۶/۳

نظر بر اهمیت و موضوعیت یادکرد آیت الله جوادی آملی از این قاعده، مشخصات آیات مورد استفاده را در جدول زیر بیان می‌شوند:

۳-۳- سنجش و مقایسه

داده‌های موجود نشان می‌دهد که در حدود ۳۲ تن از مفسران فریقین در آثار تفسیری خود (تفاسیر مستقل یا حاشیه و تعلیقه)، حداقل در تفسیر یک آیه از قرآن کریم، از این قاعده بهره جستند. در این میان، چهره‌های مشهور و سرشناسی از فریقین به چشم می‌خورند. به عنوان نمونه، علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی از مفسران امامیه و جناب فخر رازی و آلوسی از مفسران اهل سنت از زمره این گروه‌اند که به طور قابل توجهی، نسبت به سایرین از این قاعده در آثار خود استفاده کرده‌اند.

به طور کلی، تعابیر به کار رفته درباره قاعده تعلیق از سوی این دانشوران، در پاره‌ای از موارد دچار اندک اختلافی است به گونه‌ای که در اغلب موارد تعبیر رایج «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» به کار گرفته شده است، اما در مواضع دیگری از تعابیر مشابهی استفاده شده است. تعابیری همچون: «تعلیق الحکم بالوصف المشعر بالعلیه» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۰۱)، «مقتضی تعلیق الحکم» (همان، ج ۸، ص ۱۸۸)، «مشعر بعلیه» (همان، ج ۱۷، ص ۳۳۷/قونوی، ۱۴۲۲، ج ۱۳، ص ۴۳۹)، «مشعر بنوع من العلیه» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴)، «علیه الوصف للحکم» (نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۸۱/

طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۴۱)، «بقید مشعر بالتعلیل» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۷۸)، «ترتیب الحکم علی الوصف المناسب الدال علی علیة الوصف للحکم» (قونوی، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۲۴).
نکته قابل توجه اینکه از میان این مفسران ارجمند، کمتر کسی را می‌توان یافت که از این قاعده در جهت حل چالش‌های تفسیری بهره برده باشد؛ بلکه بیشتر آنان، در جنب متن اصلی، با یادکرد این قاعده خواسته‌اند تا اشاره‌ای به علت حکم در آیه مورد نظر داشته باشند.

۴- گونه‌شناسی قاعده تعلیق

اکنون پس از دانستن این مقدمه، اقسام کاربست این قاعده در گونه‌های مختلف را از منظر آیت الله جوادی آملی مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۴-۱- اقسام گونه‌ها براساس نوع جمله

همانگونه که در کتب بلاغی و منطقی مذکور است، از یک منظر، جمله به دو نوع «جمله خبری» و «جمله انشائی» تقسیم بندی می‌شود (عشایری منفرد، ۱۳۹۲، صص ۷۵-۹۸ / مظفر، ۱۳۹۵، صص ۴۰-۴۱). در جملات خبری مسئله صدق و کذب خبری و مخبری مطرح است؛ در حالیکه در جملات انشائی، اتصاف به صدق و کذب به طور ذاتی وجود ندارد (حلی، ۱۳۷۱، ص ۳۸). نگاهی به موارد کاربرد قاعده تعلیق در بیان آیت الله جوادی آملی نشان می‌دهد که ایشان از این قاعده در هر دو نوع جمله خبریه و انشائیه استفاده کرده‌اند.

۴-۱-۱- جملات خبریه

خدای سبحان در سوره اعراف ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ (اعراف: ۷/ ۱۹۶)، ولایت و سرپرستی رسول خدا (ص) را بر عهده گرفته و از زبان ایشان، ما را به این حقیقت اخبار می‌دهد. در این آیه شریفه، در یک حکم کلی، ولایت خداوند متعال بر وصف «صالحین» از انسان‌ها تعلیق شده است که نشان می‌دهد حکم، عمومیت دارد و صالحان تحت ولایت خاصه حضرت حق واقع می‌شوند. البته، کسانی به وصف «صالحین» متصف خواهند شد که علاوه بر انجام عمل صالح، دارای گوهر صلاح نیز باشند. غرض آنکه در این کریمه، در قالب یک جمله خبری از نوع موجبه، علت حکم با تعلیق آن بر وصف مشخص (الصالحین) بیان شده است. همچنین، در آیه شریفه وصفی نیز برای «الله» تحت عنوان «الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ» آورده شده است که خود در کنار ذیل آیه حاوی نکته لطیفی است که اگر خداوند، ولایت شخصی را خود بر عهده گیرد، این کار را از راه نزول قرآن به انجام خواهد رساند چنانچه در مورد شخص نبی اکرم (ص) اینگونه بود. همچنین، دیگر مؤمنان نیز با عمل به قرآن، حد نصاب گوهر صلاح را کسب کرده و تحت سرپرستی ویژه خدای سبحان قرار خواهند گرفت (جوادی آملی، بی‌تا، تفسیر سوره اعراف/ جلسه ۲۴۴). بنابراین، علاوه بر اینکه در این جمله خبری بنابر قاعده تعلیق، منشأ حکم بیان می‌شود، راه و روش دستیابی به آن نیز تبیین و ترسیم می‌شود که همانا محور قرار گرفتن قرآن در سرلوحه انسان صالح است تا از این مسیر به وصف «صالحین» متصف شده و در زمره آنان قرار گیرد.

۴-۱-۲- جملات انشائیة

جملات انشایی شامل امر، نهی، استفهام، تعجب، ندا و... خواهند بود.

مقول قول در آیه: ﴿قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيَا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ﴾ (انعام: ۱۴/۶)، از نوع جمله انشائی-استفهامی است. در این جمله که در صدد أخذ اقرار از مشرکان و تنبیه غافلان است، وصف «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در کنار وصف «وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ» نشانگر علّیت حکم (یکتاپرستی الهه) بر طبق قاعده تعلیق خواهند بود (جوادی آملی، بی تا، تفسیر سوره انعام/ جلسه ۱۴).

۴-۲-۱- اقسام گونه‌ها براساس نوع وصف

همانگونه که در بخش نخست مذکور شد، وصف اصولی طیف وسیعی از قیود کلام را در بر می‌گیرد و به همین دلیل، از یک منظر می‌توان توصیفات به کار رفته را به دو بخش وصف نحوی و وصف غیرنحوی تقسیم بندی نمود.

۴-۲-۱-۱- وصف نحوی

نحویان، نعت (و وصف) را به اعتبار لفظ آن به سه شکل کلی «مفرد»، «جمله» و «شبه جمله (ظرف و جار و مجرور)» تقسیم بندی می‌کنند (صفائی بوشهری، ۱۳۹۲، صص ۲۳۷-۲۳۸). همچنین، وصف مفرد، خود به بخش‌های گوناگونی همچون اسم مشتق، اسم موصول، اسم اشاره و... منقسم می‌شود (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۵۹). جستجو در میان آثار آیت الهه جوادی آملی نشان می‌دهد که حکم جمله بر طبق قاعده تعلیق بر تعدادی از این اوصاف بدین شرح معلق شده است:

۴-۲-۱-۱-۱- وصف مفرد

بر طبق آیه شریفه: ﴿... يَضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ (بقره: ۲۶/۲)، «فاسقین» وصف نحوی از نوع مفرد (اسم مشتق) است که از باب قاعده تعلیق، متّصف شدن به آن، اضلال کفیری جمع کثیری را در باب تمثیلات الهی در پی خواهد داشت (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۲۱).

۴-۲-۱-۲- وصف جمله

در آیه شریفه: ﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ﴾ (مائده: ۱۵/۲۳)، «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» وصف نحوی از نوع جمله برای «رجلان» است و از باب قاعده تعلیق، معلق شدن حکم جمله (شورانیدن قوم بنی اسرائیل بر علیه ظلم و ستم عمالقه) بر وصف آن دو مرد (انعام الهی بر آنان) حاکی از آن است که علّت شهادت و شجاعت آن دو مرد در این کار، همان برخورداری از نعمت خدای سبحان بوده است (جوادی آملی، بی تا، تفسیر سوره حمد/ جلسه ۳۲).

۴-۲-۱-۳- وصف شبه جمله

در آیه: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۲۸/۳)، خدای سبحان، مؤمنان را از «اتخاذ ولی» در میان گروه کافر برحذر داشته است و این حکم بر وصف شبه جمله «من دون المؤمنین» (متعلق به کافرین) تعلیق شده است تا حاکی از آن باشد که مؤمن هیچگاه کافرانی را که در مرتبه پست‌تری نسبت به گروه مؤمنان (دارای مقام و جایگاه رفیع) قرار دارند، به عنوان ولی خود اتخاذ نمی‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۶۳۵).

۴-۲-۲- وصف غیرنحوی

همانند آنچه که در وصف نحوی گذشت، وصف غیرنحوی نیز گونه‌های گوناگونی را در بر خواهد گرفت که گونه‌های مختلف قاعده تعلیق را در آثار آیت الله جوادی آملی رقم خواهد زد:

۴-۲-۲-۱- مفعول به

در آیه: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾ (نساء: ۹۳/۴)، «مؤمناً» وصفی است در نقش نحوی مفعول به، که حکم جمله یعنی قتل عمدی یک انسان و در نتیجه، دخول قاتل به نحو خلود در جهنم بر آن تعلیق شده است. این تعلیق حاکی از آن است که قتال عامدانه و عنودانه به جهت ایمان مقتول در حکم جمله شأنت دارد و دیگر انواع قتل از محل بحث خارج است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۱۳/نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۷۵/جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲۰، ص ۱۶۱). بحث مبسوط و مستوفایی در بخش سوم از این آیه به عمل خواهد آمد.

۴-۲-۲-۲- حال

در آیه: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ (بقره: ۱۰۲/۲)، جمله «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» که جمله‌ای حالی به از ذوالحال «الشیاطین» است، در نقش یک وصف اصولی نقش مهمی در جمله ایفا می‌کند. توضیح اینکه به عقیده برخی مفسران بر طبق قاعده تعلیق در این فقره از آیه شریفه، علّت و منشأ کفر شیاطین، همان عمل تعلیم سحر آنان می‌باشد نه آنکه آنان مرتکب دو گناه شده باشند: یکی کفر و دیگری تعلیم سحر، بلکه تعلیم سحر آنان برابر همان کفر عملی (و در بعضی موارد کفر اعتقادی) آنان خواهد بود (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۸/جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۶۴۳). از اینجا مشخص خواهد شد که انجام سحر و تعلیم آن هر دو از لحاظ فقهی حرام و عملی کفرآمیز محسوب خواهند شد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۶۶۲).

۴-۲-۲-۳- اسم مجرور

در آیات ابتدایی سوره روم اینگونه می‌خوانیم: ﴿فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ (روم: ۴-۵). در این آیات، «بِنَصْرِ اللَّهِ» جار و مجرور و متعلق به «يفرح» می‌باشد که حکم جمله یعنی شادمانی مؤمنان را برطبق قاعده تعلیق،

تعلیل می‌کند. «نَصْرِ اللَّهِ» اسم مجرور به حرف جرّ می‌باشد که در اینجا به عنوان یک وصف اصولی سهم بسزایی در تبیین خوشحالی مؤمنان ایفا خواهد نمود (جوادی آملی، بی تا، تفسیر سوره روم/ جلسه ۳).

۵- کارکردهای تفسیری قاعده تعلیق

در این قسمت کوشش خواهیم نمود تا کارکردهای گوناگون قاعده تعلیق را در پاره‌ای از آیات قرآنی با موضوعات و مضامین مختلف اعتقادی، فقهی، کلامی، اخلاقی و ... مورد بررسی قرار دهیم. آنچه که در این میان بایستی مورد توجه واقع شود، این است که در ذیل هر عنوان از این کارکردها، آیاتی انتخاب شده است که گرچه در نگاه اول، احیاناً فاقد هرگونه دشواری و پیچیدگی تفسیری می‌باشند، اما به کارگیری این قاعده در آن آیات، سبب کشف اشارات پوشیده و لایه‌های پنهان و همچنین، منجر به احاطه علمی مفسر یا مخاطب ژرف‌اندیش بر تمامی جوانب «کلام الله» خواهد شد. اینک این کارکردها را از منظر می‌گذرانیم:

۵-۱- تسهیل فهم آیه

در بسیاری از آیات قرآن کریم با موضوعات مختلف اعتقادی، اخلاقی، فقهی و ... می‌توان با به کارگیری قاعده تعلیق، تفسیر برهانی، روش مند و روشن تری ارائه نمود. البته، باید خاطر نشان کرد، قرآن کریم کتابی است که سبک خاص خود را در هدایت مردم پیاده می‌کند. از این رو، چه بسیار آیاتی که صدر آیه درصدد بیان مطلبی اعتقادی یا فقهی است و ذیل آن مطلبی اخلاقی بیان می‌شود یا بالعکس (برای نمونه ر.ک: بقره: ۱۸۳/۲ و ۲۱۶-۲۱۷ و ۲۸۳؛ مائده: ۵/۲-۳). اصولاً این سبک از نگارش، گرچه ممکن است در کتب علمی دیگر نویسندگان سبکی مذموم تلقی شود؛ چرا که مطالب با یکدیگر خلط می‌شود؛ اما در مورد قرآن کریم، نه تنها این امر مذموم نبوده، بلکه بر شیوایی کلام می‌افزاید. در هر حال، هر آیه یک صبغه و جهت کلی دارد که در این بحث لحاظ شده است.

۵-۱-۱- آیات اعتقادی

در پاره‌ای از آیات قرآن کریم، خدای سبحان، بندگان خویش را به توحید عبادی، توحید ربوبی و حمد و ستایش مطلق خویش فرا خوانده است. همچنین، در آیات مربوط به معاد و جهان پس از مرگ، مواردی از چگونگی کیفر دوزخیان و پاداش بهشتیان مطرح شده است. در تمامی این آیات، استفاده از قاعده تعلیق، مفسر را در فهم علت این دستورات و چرایی تعذیب کافران و تنعم مؤمنان یاری می‌رساند. اکنون نمونه‌هایی به جهت توضیح بیشتر آورده می‌شود:

۵-۱-۱-۱- توحید

در آیات: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۱/۲-۲۲)، حکم جمله در آیه اول «اعْبُدُوا» بر طبق قاعده تعلیق بر چندین وصف متوالی معلق شده است. این قیود عبارتند از: «رَبُّكُمْ»، «الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» و «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ».

از این رو، توحید عبادی در آیه شریفه، فرع بر توحید ربوبی و آن نیز فرع بر توحید خالقی دانسته شده است تا این اوصاف به مثابه حد وسط برای ضرورت عبادت محسوب شوند. خدای سبحان در این آیات، برای فرمان خود در قالب همان کلام، برهان اقامه نموده است به گونه‌ای که بر طبق قاعده تعلیق، بین آن دستور و این اوصاف، مناسبتی از نوع رابطه علی و معلولی برقرار است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، صص ۳۶۱-۳۶۲ / آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۸۹ / صاوی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۲۱).

مشابه با برهان به کارگرفته شده بر طبق قاعده تعلیق در آیات مذکور، از آیات دیگری نیز می‌توان در این رابطه نام برد (انعام: ۱۴/۶، یونس: ۱۰۴/۱۰، انعام: ۱/۶، کهف: ۱/۱۸، اسراء: ۱۱۱/۱۷، یوسف: ۳۹/۱۲، فصلت: ۹/۴۱، بقره: ۲۸/۲، شعراء: ۱۸۴/۲۶، عنکبوت: ۵۲/۲۹).

۵-۱-۱-۲- نبوت

در جریان داستان قوم ناسپاس بنی اسرائیل در سوره مبارکه بقره: ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (بقره: ۵۸-۵۹)، خدای سبحان علت نزول کیفر آسمانی بر آنان را سرپیچی از دستور الهی به حضرت موسی (ع)، مبنی بر گفتن کلمه «حِطَّةً» و تحریف آن به واژه‌ای دیگر می‌داند. اما در ادامه طی یک حکم کلی، وصف «الَّذِينَ ظَلَمُوا» را منشأ نزول عذاب معرفی می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۵۷۲). استفاده از اسم ظاهر، علی‌رغم امکان اکتفا به ضمیر، این ظن را در مفاد آیه تقویت می‌نماید که سبب نزول کیفر این گروه و گروه‌های مشابه (اعم از قوم موسی (ع) یا قوم فرعون)، همان متّصف شدن به وصف «ظلم» و سرپیچی از دستور انبیاء خواهد بود.

۵-۱-۱-۳- معاد

در آیه ذیل از سوره مبارکه زمر، به کارگیری قاعده تعلیق، لطیفه انیق و عمیقی را در پی خواهد داشت. در این کریمه می‌خوانیم: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ (زمر: ۴۵/۳۹).

این آیه شریفه، اشمئزاز و ناراحتی کافران از شنیدن نام خدای سبحان را بر وصف «الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» تعلیق نمود تا به علت و ریشه این امر اشاره کرده باشد. توضیح اینکه در این آیه نفرمود کسانی که خدا را به عنوان خالق قبول ندارند، از شنیدن نام و یاد او کراهت دارند یا اینکه نفرمود کسانی که خدای متعال را به عنوان «هو الأول و هو المبدأ» نمی‌پذیرند، قلب آنان از شنیدن نام حق، مشمئز می‌شود، بلکه از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که مشرکان، خداوند را به عنوان خالق و مبدأ هستی می‌پذیرند (ر.ک: زمر: ۳۹/۳۸؛ زخرف: ۸۷/۴۳؛ عنکبوت: ۶۱-۶۵/۲۹)، اما استکبار و استنکاف از پذیرش حق و ایمان به خدای سبحان از جایی آغاز می‌شود که خداوند متعال با ارسال رسل، به انسان این حقیقت را یادآور می‌شود که او ابدی است و معاد و حساب و کتابی در پیش دارد. این مطلب در ذائقه یک انسان مشرک و کافر آن چنان تلخ است که از شنیدن نام خدای سبحان به عنوان «هو الآخر» بیمناک بوده و دچار اشمئزاز قلبی می‌شود (جوادی

آملی، بی تا، تفسیر سوره زمر/ جلسه ۳۷). اصولاً انسان مشرک تمایل دارد تا یله و رها بوده، جهان دیگری پیش رو نداشته باشد تا آزادانه به انجام فجور و معاصی پردازد: ﴿بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (قیامت: ۷۵/۵-۶).

۵-۱-۲-آیات اخلاقی

در بسیاری از آیات قرآن با موضوعات اخلاقی، کارایی قاعده تعلیق مشهود است. در اینجا چندین زیر-مجموعه از باب نمونه ذکر می شود:

۵-۱-۲-۱-۵- انفاق

یکی از دستورات اسلامی که در قرآن کریم نیز بسیار بر آن تأکید شده است، دستور به انفاق، صدقه و زکات (اعم از واجب یا مستحب) می باشد. در این میان، در دسته ای از این چنین آیاتی، دلیل و حدّ وسط برهان نیز در خود آیات آمده است.

الف) خدای سبحان در آیه ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (یس: ۳۶/۴۷)، گویا ابتدا این نکته را گوشزد می نماید که دستور به انفاق، مسبوق به اعطای رزق الهی به بشر می باشد (مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ)، ولی با این وجود، او با بهانه جویی، بین اراده تشریحی و تکوینی حضرت حق - سبحانه و تعالی - خلط نموده و بخل می ورزد: ﴿إِنْ يَسْأَلُكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَحَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ﴾ (محمد: ۴۷/۳۷) (جوادی آملی، بی تا، تفسیر سوره یس/ جلسه ۱۵).

ب) در سوره مبارکه حدید اینگونه می خوانیم: ﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ (حدید: ۷/۵۷). برای وصف اصولی «جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» در آیه محل بحث، دو احتمال تفسیری داده شده است: نخست اینکه منظور، خلافت و جانشینی از خدای سبحان باشد {﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰/۲)} که در این صورت، مشابه با این فراز قرآنی می باشد که: ﴿... وَآتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ...﴾ (نور: ۲۴/۳۳) و دوم اینکه منظور، جانشینی هر نسلی از نسل پیش از خود باشد همانگونه که در آیه ﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتُقْفَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَّنْ يَبْخُلُ وَ مَن يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾ (محمد: ۳۸/۴۷) همین معنا اراده شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۱۵۱). حکم کلام (دستور به انفاق) بر قید به کار رفته در آیه «جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» در هر دو معنای محتمل، تعلیق شده است تا اولاً، دستور به انفاق، عاقلانه و برهان مند شده و ثانیاً، زمینه برای پذیرش آسان تر آن فراهم شود. به دیگر بیان، کسی که خود را خلیفه ای بیش نمی داند، تمام همت خود را صرف انجام اوامر مستخلف عنه کرده و اصولاً، شأنی مستقل برای خود قائل نیست. از طرف دیگر نیز، کسی که از آمد و شد روزگاران و چرخش اموال در دست نسل های گوناگون بشری درس عبرت می گیرد، به مراتب دستور الهی به

پرداخت اتفاق را آسان‌تر انجام خواهد داد (جوادی آملی، بی تا، تفسیر سوره حدید/ جلسه ۵). بین تعبیر به «أَنْفِقُوا» و «أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» تفاوت زیادی وجود دارد که توجه به آن از سویی، بلاغت و شیوایی و سویه‌های مختلف کلام الهی را روشن می‌سازد و از سوی دیگر، ژرف‌نگری و توجه تام به اشارات و لطائف قرآنی از جانب مخاطب را می‌طلبد که در قاعده تعلیق نمایانگر می‌شود. همچنین، خدای سبحان از طریق کلام خویش که بر حسب قواعد عرف عقلا تنظیم گشته، ضمن اتمام حجت، راه هرگونه عذر و بهانه را بر روی بهانه‌جویان مسدود کرده است.

۵-۱-۲-۲- امر به معروف و نهی از منکر

آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾ (آل عمران: ۱۱۰/۳) به دنبال آیات قبل: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۴/۳) که در آن گروه مؤمنان به «دعوت به سوی خیر» امر شده‌اند، درصدد است تا از امتثال‌کنندگان به این فرمان به نحو شایسته‌ای ستایش نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۵، ص ۳۳۵). در همین راستا، آن دسته از امت اسلام (اعم از امام یا مأموم) که در هر زمان (خواه صدر اسلام یا آخر الزمان) و در هر مکان (مکه و مدینه یا غیر از آن)، در زمره «آمران به معروف و ناهیان از منکر» قرار گیرند، مصداقی از بهترین امت خواهند بود. این تحلیل برگرفته از قاعده تعلیق است که در آن، وصف «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» که بر حکم «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» تعلیق شده، حکایت از شأنیت و مدخلیت این وصف در آیه شریفه خواهد داشت. به عبارتی دیگر، بر طبق این قاعده، مخاطب این کریمه هر شخص یا گروهی خواهد بود که متصف به صفت مذکور شود و انحصار آن به اهل بیت (ع) یا مسلمانان صدر اسلام، گفتاری ناصواب خواهد بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۱).

۵-۱-۲-۳- محبت و دوستی

در آیتی از قرآن مجید، مؤمنان از دوستی، اظهار مودت نسبت به کافران و دشمنان خدا و رسول او و اتخاذ ولی از آنان برحذر داشته شده‌اند نظیر دو آیه ذیل: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله: ۲۲/۵۸)؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسْرِوْنَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (ممتحنه: ۱/۶۰). راز این دستور در وصف «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» در آیه نخست و وصف اصولی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه دوم نهفته است که بر حکم خاص خود تعلیق شده‌اند. در واقع، آن نوع دوستی و ابراز ارادتی به گروه مشرکان و کافران، مرضی خدای سبحان نیست که بر اساس محبت اصیل دینی پایه‌ریزی شود؛ اما اگر شخص مؤمن به پدر و مادر یا بستگان کافر خویش محبتی عاطفی ابراز نماید، نه تنها مذموم نبوده، بلکه چه بسا مورد

تأکید دین است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲۲، ص ۷۰) چنانکه در مورد احسان به پدر و مادر چنان خواهد بود: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ (إسراء: ۲۳/۱۷).

۵-۱-۲-۴- تربیت فرزند

در یکی از آیات سوره مبارکه اسراء در باب تنبیه (آگاه سازی) پدر و مادر در امر تربیت فرزند، چنین وارد شده است: ﴿وَ احْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ (إسراء: ۲۴/۱۷). این آیه کریمه گرچه در مقام تعلیم دعا به فرزند در حق پدر و مادر خویش است، اما به طور ضمنی، گویای این حقیقت نیز خواهد بود که اگر پدر و مادری بخواهند تا مشمول دعای خیر فرزندان خویش واقع شوند، باید متصدی «تربیت» آنها شوند که مجموعه‌ای از پرورش جسمی و تهذیب روحی توأم باشد، نه صرف تغذیه جسمانی. بنابراین، در این آیه شریفه، وصف «کَمَا رَبَّيَانِي» برای افاده این معنا انتخاب شد و تعبیر مشابهی نظیر «کَمَا وَلَدَانِي» به کار گرفته نشد تا از باب قاعده تعلیق، به علّیت وصف مذکور اشاره رفته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۳۷۸).

۵-۱-۳- آیات فقهی

در اینجا کارکرد قاعده تعلیق را در یکی از آیات الأحکام به عنوان نمونه از نظر می‌گذرانیم: یکی از مسائل فقهی که در میان علما مطرح می‌باشد، این است که آیا رفع حکم حجر «مجبورین»^۱، نیازمند حکم حاکم شرع است یا اینکه شخص به مجرد رفع سفاهت، رشید گشته و دادن اموال او به خودش بلامانع می‌شود؟ بعضی از مفسران قرآن کریم ذیل آیه ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (نساء: ۵/۴) با اشاره به قاعده تعلیق، وصف «السُّفَهَاءَ» را در حکم آیه مؤثر دانسته و بر این باورند که علت منع اعطای اموال به شخص سفیه، همان سفاهت اوست. بنابراین، به محض برطرف شدن این وصف، دیگر نیازی به حکم شرعی رُشد نمی‌باشد (فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱۰/ کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۱۴۲). همچنین، وصف «الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» در این کریمه به عنوان وصف دوم، حکم این آیه شریفه را تعلیل می‌کند. توضیح اینکه «مال» برای یک جامعه همانند ستون فقرات برای یک فرد است که اگر به نااهل آن واگذار شود، مصداق اسراف و تبذیر و از میان رفتن قدرت ایستادگی و مقاومت یک ملت خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، صص ۳۲۹-۳۳۰).

۵-۲- حل چالش‌های تفسیری

کارکرد قاعده تعلیق، منحصر در تسهیل فهم آیه نیست، بلکه در خلال اباحت تفسیری مواردی پیش می‌آید که مفسر با احتمالات تفسیری گوناگون و گاه متضادی روبرو است که داوری بین آنها دشوار است. نتایج بررسی بر روی چنین چالش‌هایی حاکی از آن است که می‌توان قاعده تعلیق را به عنوان یکی از راه‌حل‌ها

۱. کسانی که به دلایلی همچون سفاهت یا یتیم شدن و... حق دخل و تصرف در اموال خویش را ندارند.

همواره مدنظر قرار داد. چالش عدم سازگاری کیفر خلود قتل عمدی مؤمن برای مؤمن قاتل در آیه ۹۳ سوره نساء، نمونه‌ای از این چالش‌ها می‌باشد:

موضوع خلود در جهنم از جمله مسائلی است که به دلیل ابعاد گسترده آن، ذهن بسیاری از فلاسفه، متکلمان و مفسران را به خود مشغول داشته است. قرآن کریم در طی ۸۰ بار ذکر واژه «خلود» و مشتقات آن (خالدًا، خالدین، الخُلْد...) از حدود ۱۶ گروه نام می‌برد که در جهنم محلّد خواهند بود (جمعی از محققان، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۴۴). بعضی از این افراد عبارتند از: کافران (بیته: ۶/۹۸؛ آل عمران: ۳/۱۱۶)، مشرکان (بیته: ۶/۹۸؛ فرقان: ۲۵/۶۹-۶۸)، مکذبین و مستکبران (اعراف: ۷/۳۶؛ تغابن: ۱۰/۶۴). اما یکی از این گروه‌ها که فقط در یک آیه از قرآن به عذاب جاودان دوزخ تهدید شده، قاتل مؤمن می‌باشد. در سوره نساء این گونه می‌خوانیم:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِعَازِلِهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَوَعَدَ لَهُ عَذَابًا

عَظِيمًا﴾ (نساء: ۹۳/۴): و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد ماند و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

از ظاهر تعبیر «مَنْ» در عبارت «مَنْ يَقْتُلُ» که مفید عموم است این گونه استنباط می‌شود که موضوع حکم شامل مؤمن و کافر هر دو می‌شود. مزید بر این دلیل، خطاب در آیه قبل (نساء: ۹۲/۴) است که متوجه گروه مؤمن می‌باشد که در آن، حکم فقهی قتل خطایی مؤمن مشخص می‌شود: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً...﴾ (نساء: ۹۲/۴). همچنین، در آیه بعد از آیه محل بحث نیز دستور تحقیق و تبیین قبل از قتل اشخاص به بهانه‌های مختلف، به مؤمنین داده می‌شود (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۱۸۳): ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...﴾ (نساء: ۹۴/۴).

از این رو، اینگونه به نظر می‌رسد که سیاق آیات نیز بر این معنا تأکید می‌کند که موضوع خلود در آیه محل بحث متوجه مؤمن قاتل نیز خواهد بود. از سوی دیگر، متکلمان مسلمان از امامیه بر این نکته اتفاق نظر و اجماع دارند که خلود در آتش تنها متوجه کافران است و حتی مرتکبین گناهان کبیره از مؤمنین مشمول آن واقع نخواهند شد (شیخ مفید، ۱۳۷۱، ص ۴۶۰). علمای امامیه بر مبنای روایات متواتری در مبحث شفاعت بر این باورند که سرانجام، مؤمنین از آتش جهنم نجات خواهند یافت. به عنوان نمونه، ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) اینچنین نقل می‌کند: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَا يُعَذَّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوحِّدًا أَبَدًا وَإِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ لَيَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ...»: «سوگند به کسی که مرا بشیر و نذیر برانگیخت، خداوند هیچ یکتاپرست و موحدی را به آتش جاودان عذاب نخواهد کرد. همانا اهل توحید، شفاعت می‌کنند؛ پس شفاعت آنان پذیرفته خواهد شد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸، ص ۳۵۸).

حال سؤال این است که چگونه می‌توان این تعارض را رفع نمود؟ آیا عمومیت موضوع حکم، تخصیص بردار است؟ آیا باید در این کریمه بر خلاف آیات دیگر، واژه «خلود» را در معنای مکث طولانی و نه عذاب همیشگی و جاودان استعمال نمود؟ یا اینکه راهکار دیگری نیز قابل ارائه می‌باشد؟

این پژوهش بر این باور است که با استفاده از قاعده اصولی «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه»، نه تنها تعارض ابتدایی آیه محل بحث با دیگر آموزه‌های اسلامی مبنی بر عدم خلود مؤمن در دوزخ، دفع خواهد شد، بلکه استدلال آن دسته از کسانی که با تمسک به این آیه خواهان اثبات خلود در معنای درنگ طولانی و نه جاودان در جهنم هستند، با چالش جدی روبه‌رو می‌شود. بر طبق این قاعده، وصف ایمان مقبول در صدور حکم شأنیست داشته و نقش کلیدی ایفا خواهد نمود، بدین معنا که اگر کسی مؤمنی را به جهت ایمان او به قتل برساند، با این عمل خود، حتی اگر مؤمن و مسلمان بوده باشد، چون حکم ضروری دین را انکار کرده، مستحق عذاب جاویدان در دوزخ خواهد بود. بنابراین، اگر قتل مؤمن به سبب الحاد قاتل و عناد و محاربت وی با اسلام و مؤمنان باشد، چنین قاتلی از نظر فقهی مهدور الدم است و حتی عفو اولیای دم سبب رفع حکم اعدام چنین شخصی نخواهد شد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲۰، ص ۱۵۹).

با این توضیح، این نکته روشن خواهد شد که علی‌رغم پذیرش تعمیم لفظ «مَنْ» در عبارت «مَنْ یَقْتُلْ» که شامل مؤمن و کافر خواهد شد، مراد از قتل عمدی مؤمن در این کریمه، هر نوع قتلی نمی‌باشد. به دیگر سخن، اگر قاتل به سبب کینه و عداوت شخصی، مالی و یا خانوادگی اقدام به قتل مؤمنی دیگر کند، خواه مؤمن و یا کافر باشد، تخصصاً، از شمول این آیه خارج است. در صورت اخیر، اگر قاتل، مؤمن باشد، گرچه مرتکب گناه کبیره شده است، اما خلود در جهنم برای او مطرح نبوده و از شفاعت شافعان بهره‌مند خواهد شد و در صورتی که قاتل، کافر باشد، حکم خلود او در جهنم از این آیه قابل استخراج نبوده، باید به دیگر آیات در این زمینه مراجعه نمود. بدین ترتیب، کفر اعتقادی در برابر کفر عملی، ملاک صدور حکم در این کریمه می‌باشد و نیازی به تأویل آیه بر خلاف ظاهر آن نیست. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: زارعی، ۱۳۹۶، صص ۵۱-۶۹).

نتیجه‌گیری

قاعده تعلیق یکی از قواعد زبانی می‌باشد که گرچه در خلال یکی از زیرشاخه‌های مبحث الفاظ در علم اصول از آن سخن به میان آمده، اما قاعده‌ای است که در عرف عقلا و اصولیان (موافق یا مخالف مفهوم وصف) مقبول واقع شده است.

در این پژوهش پس از تبیین مبانی بحث، از طریق مفهوم‌شناسی قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه»، با گونه‌ها و کارکردهای تفسیری این قاعده ضمن تأکید بر اندیشه‌های تفسیری آیت الله جوادی آملی آشنا شدیم. از حیث کاربرت این قاعده در تفاسیر فریقین، پس از یک ارزیابی همه جانبه و تطبیقی می‌توان به ضرس قاطع بیان کرد که حضرت آیت الله جوادی آملی از معدود مفسرانی می‌باشند که توانسته‌اند ضمن صحه‌گذاری بر مفاد این قاعده در علم اصول، دامنه استفاده از این قاعده را از خلال اباحت اصولی به بحوث تفسیری اشاعه دهند.

راهیابی این قاعده به تفسیر قرآن، به مفسر کمک خواهد نمود تا زوایای پنهانی از کلام الله را کشف نموده و تفسیر گویاتری از کلام الهی ارائه دهد. همچنین، بر خواننده گرامی روشن شد که یکی از امتیازات توجه و استفاده از این قاعده در اباحت تفسیری، وسعت دامنه وصف به کار رفته در جمله می‌باشد تا مفسر بتواند در تنگنای تفسیری به طور خصوص و در توضیح و اشارات تفسیری به طور عموم، از این قاعده بهره‌مند شده و تفسیری متقن ارائه دهد.

این قاعده از چنان ظرفیتی برخوردار است که می‌تواند به مثابه یک قاعده تفسیری انگاشته شده و به عنوان یک ابزار کارآمد در دست مفسر، نقش مهمی ایفا نماید. ایجاد الفت میان دو علم شریف اصول فقه و تفسیر و طریقه دستیابی به آن، از دیگر ثمرات این پژوهش و نمودی از توسعه هدفمند علوم اسلامی در حوزه میان رشته‌ای خواهد بود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

۱. آلوسی، محمود؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*؛ به کوشش علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ *التحریر و التنویر*؛ بیروت: مؤسسه التاریخ، بی تا.
۳. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف؛ *البحر المحیط فی التفسیر*؛ به کوشش محمد جمیل صدقی، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۴. ارمی علوی، محمدامین؛ *تفسیر حدائق الروح و الريحان فی روابی علوم القرآن*؛ به کوشش هاشم بن محمد علی مهدی، بیروت: دار طوق النجاة، ۱۴۲۶ق.
۵. استرآبادی، محمد بن علی؛ *آیات الأحکام*؛ به کوشش محمداقرا شریف زاده، تهران: مکتبه المعراجی، بی تا.
۶. انصاری تبار، مجید؛ *شرح جامع نموداری اصول الفقه*؛ اصفهان: مرکز مدیریت حوزه علمیه اصفهان، ۱۳۹۴ش.
۷. انصاری، شیخ مرتضی؛ *کتاب المکاسب (المحشی)*؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، ۱۴۱۰ق.
۸. _____؛ *فرائد الأصول*؛ قم: مجمع الفکر الاسلامی، بی تا.
۹. جمعی از محققان؛ *فرهنگ نامه تحلیل واژگان مشابه در قرآن (آخر - احصاء)*؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴ش.
۱۰. جواد آملی، عبدالله؛ *تفسیر تسنیم*؛ به کوشش مجید حیدری فر و حسن جلیل زاده، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹ش.
۱۱. _____؛ «تفسیر سوره روم»؛ www.portal.esra.ir، بی تا.
۱۲. _____؛ نسخه اینترنتی تفسیر موجود در سایت www.portal.esra.ir و www.javadi.esra.ir (متن پیاده شده دروس تفسیر حضرت استاد جهت تالیف تفسیر تسنیم)، بی تا.
۱۳. حائری اصفهانی، محمد حسین؛ *الفصول الغرورية فی الأصول الفقهية*؛ قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۱۴. حائری تهرانی، میرسید علی؛ *مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر*؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۱۵. حسن، عباس؛ *النحو الوافی مع ربطه بالاسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة*؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۷ش.
۱۶. حسینی میلانی، علی؛ *تحقیق الأصول*؛ قم: الحقائق، ۱۴۲۸ق.
۱۷. حقی بروسوی، اسماعیل؛ *تفسیر روح البیان*؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۸. حلی، حسن بن یوسف؛ *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*؛ قم: بیدار، ۱۳۷۱ق.
۱۹. خفاجی، احمد بن محمد؛ *عناية القاضی و كفاية الراضی*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۲۰. رجائی، مهدی؛ ستوده نیا، محمدرضا؛ صمدانیان، محسن؛ شکرانی، رضا؛ «گونه شناسی تعلیق حکم بروصف در تفسیر المیزان»؛ تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش ۳۴، ۱۳۹۶ش.
۲۱. زارعی، مجید؛ «مبانی و کارکردهای تفسیری قاعده تعلیق حکم علی الوصف مشعر بالعلیه»، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران پردیس فارابی، ۱۳۹۶ش.
۲۲. زحیلی، وهبه؛ *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج*؛ بیرت - دمشق: دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
۲۳. زرکشی، محمد؛ *البرهان فی علوم القرآن*؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۰ق.
۲۴. سائیس، محمد علی؛ *تفسیر آیات الأحکام*؛ به کوشش ناجی ابراهیم سويدان، بیروت: المکتبه العصريه، بی تا.

۲۵. سبحانی، جعفر؛ *الموجز فی اصول الفقه*؛ ترجمه: محسن غرویان و محمدرضا طالبیان، قم: دارالفکر، ۱۳۹۲ش.
۲۶. _____؛ *مفاهیم القرآن*؛ قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۲۱ق.
۲۷. سبزواری، عبدالاعلی؛ *تهذیب الأصول*؛ قم: موسسه المنار، بی تا.
۲۸. _____؛ *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: مؤسسه اهل بیت، ۱۴۰۹ق.
۲۹. سبزواری نجفی، محمد؛ *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
۳۰. ستوده‌نیا، محمدرضا؛ رجایی، مهدی؛ «*اکارایی قاعده تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه در تفسیر قرآن کریم*»؛ پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ش ۵، ۱۳۹۳ش.
۳۱. شبر، عبدالله؛ *الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین*؛ به کوشش سیدمحمد بحرالعلوم، کویت: مكتبة الألفین، ۱۴۰۷ق.
۳۲. شریف کاشانی، حبیب‌الله؛ *تفسیر ست سور*؛ به کوشش مؤسسه شمس الضحی الثقافية، تهران: انتشارات شمس الضحی، ۱۳۸۳ش.
۳۳. شیخ بهایی، محمد؛ *مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین*؛ به کوشش سید مهدی رجائی، مشهد: آستانة الرضویة المقدسة (مجمع البحوث الاسلامیة)، ۱۴۲۹ق.
۳۴. شیخ مفید، محمد؛ *اوائیل المقالات*؛ به کوشش واعظ چرندابی، تبریز: مكتبة حقیقت تبیری، ۱۳۷۱ق.
۳۵. صاوی، احمد؛ *حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین*؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۷ق.
۳۶. صدر، رضا؛ *الاجتهاد والتقلید*؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۰ق.
۳۷. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد؛ *تفسیر القرآن الکریم*؛ به کوشش محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶ش.
۳۸. صفایی بوشهری، غلامعلی؛ *بداية النحو*؛ تنظیم سید سعید روحانی، قم: حوزه علمیه قم، ۱۳۹۲ش.
۳۹. طباطبایی، محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۰. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان لعلوم القرآن*؛ تحقیق محمدجواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۴۱. طنطاوی، سید محمد؛ *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*؛ قاهره: دار نهضة مصر، بی تا.
۴۲. طیب حسینی، محمود و شریفی نسب، حامد؛ «*بررسی روایات ترتیب چینش آیات در سوره‌های قرآن کریم*»؛ پژوهشنامه تقلین، ش ۲، ۱۳۹۴ش.
۴۳. عاملی، جعفر مرتضی؛ *تفسیر سورة الكوثر*؛ بیروت: مرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۱۹ق.
۴۴. عشایری منفرد، محمد؛ *معناشناسی بلاغی قرآن*؛ قم: انتشارات جامعه الزهراء (س)، ۱۳۹۲ش.
۴۵. فاضل مقداد، مقداد؛ *کنزالعرفان فی فقه القرآن*؛ تهران: مرتضوی، ۱۳۷۳ش.
۴۶. _____؛ *کنزالعرفان فی فقه القرآن*؛ به کوشش سید محمد قاضی، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۴۷. فخر رازی، محمد بن عمر؛ *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۴۸. قرشی، سیدعلی اکبر؛ *تفسیر احسن الحدیث*؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
۴۹. قلی‌زاده، احمد؛ *واژه‌شناسی اصطلاحات اصول فقه*؛ تهران: بنیاد پژوهش‌های علمی فرهنگی نور، ۱۳۷۹ش.
۵۰. قنوی، اسماعیل؛ *حاشیة القنوی علی تفسیر البیضاوی*؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق.
۵۱. کاظمی، جواد؛ *مسالك الأفهام إلى آیات الأحكام*؛ تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۵ش.

۵۲. کرمی حویزی، محمد؛ *التفسیر لکتاب الله المنیر*؛ قم: چاپخانه علمیه، ۱۴۰۲ق.
۵۳. گنابادی، سلطان محمد؛ *تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادۃ*؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۸ق.
۵۴. مجلسی، محمدباقر؛ *بحارالانوار*؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۵۵. مظفر، محمدرضا؛ *اصول الفقه*؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۳۰ق.
۵۶. _____؛ *دروس فی علم المنطق*؛ قم: مرکز نشر هاجر، ۱۳۹۵ش.
۵۷. مقاتل بن سلیمان؛ *تفسیر مقاتل بن سلیمان*؛ به کوشش عبدالله محمود شحاته، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۲۳ق.
۵۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ *انوار الاصول*؛ تقریرات: احمد قدسی، قم: مدرسه الامام علی ابن ابی طالب، ۱۴۲۸ق.
۵۹. _____؛ *آیات الولاية فی القرآن*؛ قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۵ق.
۶۰. _____؛ *نقحات القرآن*؛ قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۶ق.
۶۱. میرزای قمی، ابوالقاسم؛ *قوانین الاصول*؛ تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.
۶۲. نائینی، محمدحسین؛ *فوائد الاصول*؛ تقریرات: محمدعلی کاظمی خراسانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ش.
۶۳. نیشابوری، نظام الدین؛ *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*؛ به کوشش زکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۶۴. وحید بهیانی، محمدباقر؛ *الفوائد الحائریه*؛ قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۶۵. یزدی، محمد؛ *فقه القرآن*؛ قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.